تقریر جدید از استصحاب؛ همبافته یقین درونی و رفتار

حال خود استصحاب هم چند جور مراحلی در تقریرش دارد. مرحوم مظفر فرموده بودند استصحاب، کنایه است. گفتم از جاهای بسیار لطیف و خوب اصول الفقه بود که مرحوم مظفر جواب مرحوم شیخ انصاری را داده بودند. نمیدانم نگاه کردید یا نه. در آن جا چهار وجه را فرمودند:

مجاز در کلمه؛ میدانیم در «لاتنقض الیقین» یقین نقض شده، پس این یقین بهمعنای متیقن است. یعنی شما متیقن را نقض نکن. یا مجاز در حذف بود. یعنی «لاتنقض متیقن الیقین» یا «احکام متیقن لیقینک». این مجاز در حذف بود که یا احکام را در تقدیر میگیریم یا متیقن را. دیگری هم مجاز در اسناد بود. اسناد داده شده که یقین را نقض نکن، اما اسناد نقض به نفس یقین مجاز در اسناد است. منظور از آن همان متیقن است و آن را احتمال قوی هم میدانند. چهارمی هم مختار خودشان است. یعنی «لاتنقض الیقین» کنایه است. یقین که از بین رفت. برای یقین شما آثار و احکامی بود، کنایتاً میگویم که یقین را نقض نکن. آنکه نقض شده، تکلیف به ما لایطاق هم که نمیشود. مقصود من خود مصرحٌ به نیست. کنایه چه بود؟ ذکر اللازم و ارادة الملزوم. لازمه اینکه شما یقین را ادامه بدهید این است که آثار بار شود. پس من میگویم یقین را نقض نکن ولی خودش منظور من نیست. لازمه آن منظور من است.

چون بحث ما این نیست، من فقط یک اشارهای را عرض میکنم. یک احتمال دیگری نیز در اینجا هست که نه مجاز باشد و نه کنایه باشد. در «لاتنقض الیقین بالشک» روشن است یقینی که بود رفت. اگر نرفته باشد که لاتنقض معنا ندارد. یقین خودش هست. اگر هم شک کردید که رفت، وقتی رفت هم «لاتنقض» تکلیف به ما لایطاق است. پس «لاتنقض» به چه معنا است؟ کنایه است؟ مجاز در حذف است؟ هیچکدام از اینها نیست. یقین و بسیاری از الفاظ دیگر در اصطلاح عرف -بهگونهای است که تاب این را دارد که در مطالب نفسی، روحی و قلبی به کار برود- استعمالات شایعی در عرف دارد که در یک هم بافتهای از ظاهر و باطن به کار میرود.

> 25:38

مثلاً کلمه «محبت» اینچنین است. وقتی میگویند زید به برادرش خیلی محبت دارد، الآن که عرف میخواهد بگوید محبت دارد، یعنی میخواهند بگویند که در دلش محبت دارد و در آثار ظهور میکند؟ یا فقط میخواهند بگویند که آثار ظاهری است و نمیدانیم در دلش چیست؟ یا وقتی محبت میگوید اصلاً مقصودش ظاهر و باطن با هم است. یعنی رفتار را از این واژه جدا نکرده است. میگوید ببین چقدر محبت دارد! میگوییم محبت یعنی چه؟ میگوید یعنی همینجا را ببین.

«ببین» کاشف از قلب است؟ نه، اصلاً منظورشان این نیست. به عبارت دیگر خود رفتار ناشی شده از محبت قلبی، الآن جزء مستعمل‌ٌفیه واژه محبت است. اگر اینطور باشد همینطور در یقین کاربرد دارد. موارد زیاد دیگری هم دارد. وقتی می‌گویند «انک کنت علی یقین» یعنی چه؟ نه یعنی حالت یقین داشتی و خالص و من دیگر کاری ندارم؛ آن هم که رفت و شک کردی. نه، «کنت علی یقین» یعنی یک حالی بود و با یک رفتاری. آن حال یقین برای تو یک رفتاری را شکل داده بود. شخص موقنی که حالت یقین نفسی او با رفتار لازمه آن، شکل گرفته، به مجموع اینها یقین می‌گوییم. «کنت علی یقین، فشککت» یعنی چه؟ یعنی آن پشتوانه قلبی او رفت؛ «فلاتنقض»؛ آن مجموعه‌ای که با این حالت برای تو شکل گرفته بود را به هم نزن. بنابراین در اینجا دیگر نیازی به کنایه نیست. چرا؟ چون واژه‌ای که امام در آن یقین را به کار برده‌اند صرف حالت قلبی نبود که بگویی رفت پس حالا بده‌بال چیزی برگردی که بگویی آن را نقض نکن. آن هم پیدا نمی‌شود. چرا! یقین قبلی ما طوری بود که پیکره اصلی آنکه ظهور رفتاری او بود باقی است. این هم یک احتمال است.

شاگرد: یعنی کارکرد توصیفی و اشاری را با هم دارد؟

استاد: موارد دیگری هم زیاد به ذهنم آمد.

شاگرد: این استعمال، استعمال حقیقی است؟

استاد: حقیقی است.

شاگرد۲: مجاز جزء از کل نیست؟

استاد: ببینید این روی این فرض است که یقین را حالت نفسانی بگیریم و در اینجا بگوییم آن را با مالبساتش مجازاً به کار می‌بریم. اگر می‌گویی مجاز است من حرفی ندارم. شواهد دیگر هم اگر یادم بیاید عرض می‌کنم. اگر شما در این وادی فکر کنید خیلی پیدا می‌کنید که مقصود از یک واژه ولو مربوط به قلب او می‌شود اما کاربرد آن لفظ الآن در حالت قلبی او نیست که محتاج مجاز بشویم.

شاگرد: مثل کلمه آرامش.

استاد: بله، صبر. خیلی لغت هست. لغات متعددی که اصلاً ریخت لغت همبافته است.

شاگرد: شجاعت

استاد: بله، خیلی نظیر دارد.

شاگرد۲: الآن چون بالوجدان یقین نیست...؛ شما می‌فرمایید یقینی که شما می‌گویید هست.

استاد: لذا حضرت می‌فرمایند «لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک». نقض نکن.

شاگرد۲: اول و آخر یقین روی آثار بار می‌شود. ولو استعمال یقین در آثار و حالت درونی واقعاً درست باشد اما یقین در اینجا روی آثار می‌آید. اینکه می‌گویی نقض نکن یعنی آثار یقین را بگذار. نمی‌شود بگوییم نقض نکن یعنی یقینت هم باشد. حتی به‌معنای یقین درونی هم باشد. چون لاتنقض روی آثار می‌آید. حالا ما باید مرادی از یقین اول تنها آثار نیست. اینجا با «لاتنقض» نمی‌سازد.

استاد: ببینید وقتی شما یقین را به‌معنای یک پیکره گرفتید که باطن و ظاهرش با هم است؛ رفتار و قلب با هم است؛ گفتید «ان کنت علی یقین»؛ اگر به این صورت است الآن این رفته؟ یا بخشی از آن باقی است؟

شاگرد۲: چه چیزی از آن باقی است؟ آثارش باقی است؟

استاد: آثار یعنی چه؟! من می‌خواهم عرض کنم آثار یقین که متفرع بر یقین است –مثل محبت- دیگر آثار نیست. در کاربرد عرفی به این هم‌بافته می‌گویند «انت موقن». فقط با نقطه قلبی او کاری ندارند تا بگویند تنها حالت قلبی دارد. بلکه با مجموعه آنها کار دارند.

بازبینی #1
ایجاد شده 30 مه 2026 13:13:17 توسط ... .
به روزرسانی شده 30 مه 2026 13:14:02 توسط ... .